

کنترل بدن زن

ی. کهن

با شادباش ۸ مارس، روز جهانی زن



اشاره

در فاصله‌ی سال‌های ۷۷-۱۳۷۵ (۱۹۹۶-۹۸) نشریه‌ای با عنوان «فصل‌نامه زن» در سوئد منتشر می‌شد که سلسله نوشتارهای روشنگرانه‌ای درباره‌ی «کنترل جسم زن» داشت. متأسفانه بعد از انتشار ۱۱ شماره، این نشریه که چندان برای فارسی‌خوانان آشنا نبود، تعطیل شد و بحث «کنترل جسم زن» ناتمام ماند. نوشتار حاضر دربرگیرنده‌ی خلاصه‌ی آن مباحثات است که به‌روز و تکمیل شده است.^۱

مقدمه

کنترل بدن زن به گذشته‌های دور برمی‌گردد. در جوامع مختلف، اشکال و شیوه‌های متفاوتی برای این کار وجود داشت که در طول تاریخ تغییرشکل یافته‌اند. نوشته‌ی حاضر ضمن معرفی دو شیوه‌ی شناخته شده، به دلایل اعمال کنترل بر بدن زنان و نیز مسائل حاشیه‌ای آن می‌پردازد.

۱. ناقص‌سازی جنسی زنان

«ناقص‌سازی جنسی زنان» (FGM) یا به بیان نادقیق «ختنه‌ی زنان»^۲ هنوز در خیلی از مناطق دنیا جریان دارد. بنابه جدیدترین گزارش سازمان بهداشت جهانی، این عمل در ۳۰ کشور آفریقایی، خاورمیانه‌ای و آسیایی روی دختر بچگان خردسال تا ۱۵ سال انجام می‌شود. بنابه برآورد سازمان بهداشت جهانی، ۲۰۰ میلیون زن

^۱ فایل پی. دی. اف کلیه‌ی شماره‌های «فصل‌نامه زن، نشریه سوسیالیست-فمینیست فارسی زبان» در سایت آرشیو اسناد اپوزیسیون ایران بطور رایگان در دسترس است.

^۲ Female Circumcision که به «ختنه‌ی زنان» ترجمه شده امروز کاربرد ندارد و به‌جایش از Female Genital Mutilation یا «ناقص‌سازی جنسی زنان» استفاده می‌شود. دلیلش هم این است که ختنه به معنی بریدن بخشی از آلت جنسی است که الزاماً به نقض جنسی منجر نمی‌شود؛ یعنی همان چیزی که بیشتر در خصوص ختنه مردان صدق می‌کند. اما آنچه که بطور مصطلح تحت نام «ختنه زنان» صورت می‌گیرد، در واقع زن را برای همیشه از بردن لذت جنسی محروم می‌کند.

هم‌اکنون در جهان حضور دارند که تحت این عمل غیرانسانی قرار گرفته‌اند.^۳ بنا به مطالعات انجام‌شده، ناقص‌سازی زنان در استان‌های هرمزگان، کرمانشاه، کردستان و آذربایجان غربی نیز رواج دارد.^۴

ناقص‌سازی جنسی زنان (FGM) به سه شیوه انجام می‌شود: ۱- نوع سنتی:^۵ محدودترین شیوه است که با بریدن پوسته‌ی خارجی و بخش قابل مشاهده‌ی کلیتوریس^۶ همراه است ۲- برداشتن کلیتوریس:^۷ در مقایسه با شیوه‌ی قبلی بزرگ‌تر است و با قطع کامل یا جزئی از گره‌ی کلیتوریس و نیز لب‌های داخلی (و گاهی لب‌های خارجی) آلت جنسی زن همراه است ۳- ختنه‌ی فرعون‌ی یا انفیبولاسیون:^۸ وحشتناک‌تر از شیوه‌های پیشین است. در اینجا لب‌های داخلی و خارجی آلت جنسی زن به همراه کلیتوریس بریده می‌شود و شکاف باقیمانده به هم دوخته می‌شود؛ به نحوی که تنها یک سوراخ به اندازه‌ی نوک یک گوش‌پاک‌کن باقی می‌ماند. بعد از این عمل که بدون بی‌هوشی یا بی‌حسی موضعی انجام می‌شود، باسن و پاهای دختر بچه بمدت ۴۰ روز بسته می‌شود تا محل زخم جوش بخورد. بعدتر، با شروع عادت ماهیانه، به دلیل کوچک بودن سوراخ، تخلیه‌ی خون با درد زیاد و مشکل فراوان همراه است. معمولاً بخشی از خون نیز در بدن باقی می‌ماند که ایجاد عفونت‌های مرگ‌زا می‌کند. همه ساله تعداد زیادی از کودکان و دختران جوان با عوارض ناشی از

[Female genital mutilation](#), WHO, 31 January 2023^۳

^۴ نگاه کنید به گزارش [مستند تصویری «سرخو»](#)، و کتاب «تیغ و سنت» از رایحه مظفریان و «تراژدی تن» نوشته فاطمه کریمی.

Sunna Circumcision^۵

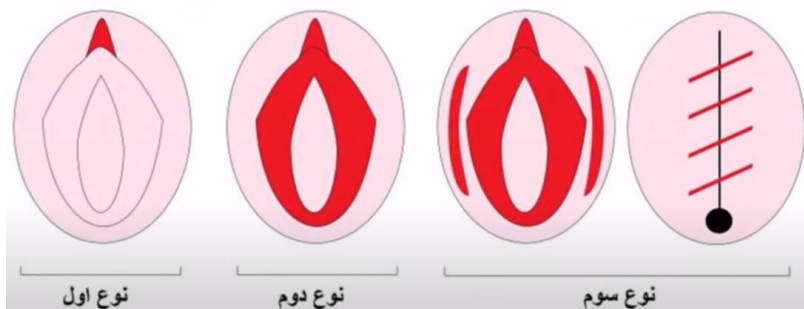
^۶Clitoris بخش حساس اندام تناسلی زن است که بصورت یک گره‌ی قابل رؤیت - که به آن clitoral glans می‌گویند - در بالای آلت تناسلی زن دیده می‌شود. این بخش در درون پوسته‌ی چین‌داری قرار دارد که به آن clitoral hood می‌گویند. در موقع تحریک جنسی زن، گره کلیتورال برجسته و بزرگ می‌شود و از درون پوسته چین دار بیرون می‌آید تا امکان لذت جنسی زن را فراهم کند.

Clitoridectomy^۷

Pharaonic Circumcision (Infibulation)^۸

عفونت جان می‌بازند. اما آنها که جان به‌در می‌برند، پیش از ازدواج، چند سانتیمتر از آلت جنسی دوخته‌شده را بازمی‌کنند تا سوراخ گشادتر شود و عمل دخول جنسی امکان‌پذیر گردد. گاهی هم این عمل در «شب زفاف» و در جریان مراسم «حجله» توسط چاقو یا خنجرى که داماد باخود به حجله می‌برد - و یا دخول زورکی آلت مردانه - انجام می‌شود. آن‌وقت، در حالی که زن در خون غوطه‌می‌خورد و از درد به‌خود می‌پیچد، شوهر مغرورانه پارچه‌ی خونین را به نشانه‌ی باکره‌گی زن به اهل فامیل که در پشت درب حجله به انتظار نشسته‌اند می‌سپارد و همه چیز در همه‌ی و هله‌ی فامیل گم می‌شود.

انفیبولاسیون یا ختنه‌ی فرعونى بیشتر در سومالی، سودان، جنوب مصر، شمال کنیا، مالی، نیجریه، یمن، بحرین، عمان و امارات متحده‌ی عربی دیده می‌شود. به‌علاوه مدارک به‌دست‌آمده نشان می‌دهد که این عمل نزد قبایل کانیبو (Canibo) در پرو و نیز اهالی بومی استرالیا نیز رواج داشته‌است.



۲. کمربند عفت

به ادعای پیرلورن زونی^۹ که تحقیقات وسیعی راجع به کمربند عفت انجام داده، قدمت استفاده از این ابزار به قرن‌های ۱۵ و ۱۶ می‌رسد. بعضی ابداع آن‌را به ایتالیایی‌ها و بعضی دیگر به فرانسوی‌ها و سوئیسی‌ها نسبت می‌دهند. اما آنچه که

^۹ Pero Loren Zoni نویسنده کتاب *Historie Secret de Ceinture*

مورد توافق پژوهش گران است رواج آن در دوره‌ی جنگ‌های صلیبی است. در آن دوره رسم بر این بود که جنگجویان مرد بر آلت تناسلی همسران - یا به عبارت دقیق‌تر «مایملک‌شان» - قفل می‌زدند و کلیدش را باخود می‌بردند تا در غیاب‌شان کسی به آن دستبرد نزند. به‌علاوه از آنجا که تجاوز به زنان و دخترانِ مغلوبان جنگی رایج بود، آنها تلاش می‌کردند تا با کمک کمربند عفت کار را برای دشمنان ناممکن یا دشوار کنند.

کمربند عفت به اشکال و مدل‌های مختلف از موادی مثل چرم، پارچه و نیز آهن، نقره و حتی طلا تهیه می‌شد. عموماً شبیه شورتک بود که سوراخ باریکی در جلو (برای ادرار) و سوراخی در پشت (برای مدفوع) داشت. در اطراف سوراخ‌ها نیز سوزن‌های تیزی کار گذاشته شده بودند تا از ورود آلت تناسلی مردانه جلوگیری کنند.



به‌سادگی می‌توان کشاله‌ران‌های تاول‌زده، مهبل و رحم‌های عفونت‌کرده‌ی زنان را که عوارض بستن کمربند عفت بودند، تصور کرد و باز زنانی را تجسم کرد که مجبور شدند زمان زیادی را با این کمربند سرکنند، چرا که «صاحب‌شان» که تنها دارنده‌ی کلید بود در جنگ جان باخته بود.

البته شواهدی هم وجود دارد که استفاده از کمربند عفت در نزد خواهران روحانی بعضی از کلیساها نیز متداول بوده است. دلیلش هم آن بود تا اولاً از خودارضایی خواهران جلوگیری کند و ثانیاً از حاملگی و بچه‌دار شدن خواهران به‌اصطلاح باکره‌ی کلیسا که مورد سوءاستفاده جنسی کشیش‌ها قرار می‌گرفتند خودداری شود. مثلاً در کلیسای پورتالگر (Portalgre) پرتغال، کلیه‌ی خواهران روحانی مجبور به پوشیدن

کمربند عفت بودند و پدرروحانی کلیسا تنها کسی بود که حق نگهداری کلیه کلیدها را داشت. گفته می‌شود که او دسته کلید را شبها بالای تختخوابش می‌آویخت و شدیداً از آنها مراقبت می‌کرد تا غیر از خودش کس دیگری به آنها دسترسی نداشته باشد! پیر لورن زونی در اثر تحقیقی‌اش از حکایات، اشعار و طنزهای بی‌شماری یاد می‌کند که راجع به کمربند عفت ساخته‌وپرداخته شده بودند و محض مزاح نقل می‌شدند.

گفته می‌شود که بیشترین دوره‌ی استفاده از کمربند عفت در اروپا، اوایل قرن ۱۹ بود. در نشریات آن دوره می‌توان بیشترین تعداد آگهی‌های تبلیغاتی برای فروش انواع کمربند عفت را یافت. در این آگهی‌ها، کمربند عفت به‌عنوان وسیله‌ای به‌منظور جلوگیری از «تجاوز به ناموس»، «اطمینان‌یابی از وفاداری زن» و حتی «جلوگیری از حاملگی» معرفی می‌شد.

دلایل کنترل بدن زن

دلایل جوامع مردسالار، در دوره‌های مختلف تاریخی، برای اعمال شیوه‌های گوناگون کنترل نیز متغیر بوده‌اند. مثلاً هرودوت می‌نویسد که ختنه‌ی زنان در دوره‌ی فراعنه‌ی مصر (۳۰۰۰ سال پیش از میلاد) صرفاً میان زنان وابسته به حاکمان رایج بوده و در بین بردگان رواج نداشته است. این زنان با بریدن و اهدا کردن مهم‌ترین بخش بدن خود به خدایان، اصالت و تفاوت خود با بردگان و نیز مراتب شکرگزاری‌شان از خدایان را به نمایش می‌گذاشتند. گمان می‌رود که موسی این رسم طبقات بالا را برای بردگان نیز معمول و اجرای آن را به قوم بنی‌اسرائیل توصیه کرد.

دلیل مردانِ قبیله بامبارا (Bambara) در مالی برای ختنه‌ی زنان، کنترل میل جنسی آنان بود. تشابه کلیتوریس با آلت جنسی مردانه، آنها را به این باور رسانده بود که گویا زنان با آلت جنسی توأمان زنانه و مردانه به دنیا می‌آیند و به همین خاطر

تمایل جنسی‌شان دوبرابر است! آنها از طریق ختنه می‌خواستند تا با حذف نماد آلت جنسی مردانه از بدن زن، تمایل جنسی آنها را کاهش دهند.^{۱۰}

گمان می‌شود که توصیه‌ی پیغمبر اسلام (۷۴۲ پس از میلاد) مبنی بر این که «از میل جنسی زنان تان بکاهید ولی آن را از بین نبرید» از همان نگرش ریشه گرفته باشد. بازگمان می‌رود که بنا به همین توصیه بوده که نزد اهل سنت (به‌ویژه شاخه‌ی شافعی) شکل ملایم‌تر آن یعنی «ختنه‌ی سنتی» متداول شده‌است.^{۱۱}

اما اگر از این توجیهات بگذریم و به توضیح علمی علل کنترل بدن زن توسط مرد بپردازیم، در تحلیل نهایی به نقش‌آفرینی در تولید می‌رسیم که خود شامل الف- تولید اقتصادی ب- تولیدمثل می‌شود.

نقش‌آفرینی در تولید

در جوامع کمون اولیه، هیچ نشانه‌ای از نابرابری، ستم و کنترل جنسیتی یافت نشده‌است. بعضی از سوسیالیست‌ها این را مدیون عدم وجود مالکیت خصوصی و طبقات اجتماعی می‌دانند و از همین‌جا نتیجه می‌گیرند که امحای هرگونه نابرابری - از جمله نابرابری جنسیتی - در گرو استقرار مالکیت اشتراکی و جامعه‌ی بی‌طبقه‌ی سوسیالیستی است. حال آن‌که چنین نیست. کنترل بدن زن - هم‌چون سایر اشکال ستم، تبعیض و نابرابری جنسیتی - صرفاً با جایگاه زن در اقتصاد، حق داشتن ملک خصوصی و یا موقعیت طبقاتی قابل توضیح نیست. کنترل بدن زن و ستم جنسیتی، رابطه‌ی مستقیمی با نقش توأمان زن در شیوه‌ی تولید اقتصادی و تولیدمثل داشته و دارد. کنترل مرد بر بدن زن نمی‌توانست متحقق شود اگر که هم‌مونی مرد بر سازمان تولید و بازتولید حیات و نهاد خانواده تثبیت نمی‌شد. انگلس

^{۱۰} «ریچارد برتون» که سال‌های زیادی را به مطالعه‌ی فرهنگ، زبان و رسوم سکس در قبایل افریقایی گذرانده، می‌نویسد: «خواست‌های جنسی زنان ده برابر مردان است. اینان کلیتوریس را می‌برند چون همانطوری که ارسطو اذعان کرده بود این عضو، مرکز خواست‌های جنسی زنان است.» به نقل از

Women and Revolution, Summer 92, p. 24

^{۱۱} به نقل از Women and Revolution, Summer 92, p. 24

در پیش‌گفتار کتاب «منشاء خانواده، مالکیت خصوصی، و دولت» (۱۸۸۴) در توضیح این مطلب می‌نویسد:

«بر مبنای نگرش ماتریالیستی، عامل تعیین‌کننده‌ی نهایی تاریخ، تولید و بازتولید بلادرنگ حیات است که به‌نوبه‌ی خود خصلت دوگانه دارد. از یک طرف، دربرگیرنده‌ی لوازم مورد نیاز زندگی - مثل غذا، لباس، مسکن و ابزار کار لازم - است، از طرف دیگر شامل تولید خودِ انسان یا تکثیر نوع است. نهادهای اجتماعی‌ای که در هر دوره‌ی معین تاریخی و در هر سرزمین وجود داشته و انسان‌ها تحت آن زندگی کرده‌اند، توسط هر دو شق تولیدی تعیین شده‌اند؛ یعنی از یکسو توسط «کار» و از سوی دیگر توسط درجه‌ی تکامل خانواده مشروط شده‌اند.»^{۱۲}

یافته‌ای باستان‌شناسی و جامعه‌شناسی، بر صحتِ نگرش فوق مهر تأیید می‌زنند. در کمون اولیه انسان غذایی را از طریق **جمع‌آوری** میوه، دانه، ریشه‌ی گیاهان و غیره تأمین می‌کرد و فاقد یک سازمان «تولید اقتصادی» بود. در نتیجه تولیدکننده یا مصرف‌کننده‌ی اصلی یا ثانوی بی‌معنا بود و زمینه‌ی مادی برای رشد نابرابری اجتماعی و جنسیتی وجود نداشت.

به‌علاوه، زایمان زن با آنچه امروز می‌شناسیم متفاوت بود. زن، همانند خیلی از پستانداران، گوشه‌ای کز می‌کرد، کودکش را می‌زاید و بلافاصله راه می‌افتاد و زندگی طبیعی‌اش را ادامه می‌داد. ضمناً نوزاد انسان ۱۰-۱۲ ماهه به دنیا می‌آید، به لحاظ جسمی متکامل‌تر بود، به مراقبت به‌مراتب کمتری نیاز داشت و خیلی سریع زندگی مستقل را آغاز می‌کرد. در دوره‌ای هم که به مراقبت مادر نیاز داشت، به بدن پُرموی مادر می‌چسبید و ابداً آزادی او را محدود نمی‌کرد. نمونه‌ی تقریباً مشابه این تصویر را در بین گروههایی از شامپانزه‌ها و میمون‌ها شاهدیم.

12 Fredrich Engels, Familjens, Privategendomens och Statens ursprung, Stockholm, 1973, p. 8

پس از بروز تغییرات جوی و از بین رفتن جنگل‌ها، انسان اولیه مجبور شد تا غذایش را **تولید** کند. گذار از مرحله‌ی «جمع‌آوری» به مرحله‌ی «تولید» مواد غذایی، نقطه‌ی عطفی در تاریخ تکامل بشر به حساب می‌آید که پیامد آن کشف آتش، ابزارسازی، روی دوپا ایستادن، گوشت‌خواری، اهلی کردن وحوش و ... نهایتاً پیدایش جوامع کشاورز و دامدار بودند.^{۱۳} نقشی که زن در تولید اقتصادی این دو جوامع ایفا کرد، نقش تعیین‌کننده‌ای در فرادستی و فرودستی او داشت.

اما تکامل انسان چهارپا به دوپا، در نقش‌بازی اقتصادی و اجتماعی زن نقش تعیین‌کننده‌ای بازی کرد. با ایستادن زن بر روی دو پا، محدودیت فعالیت در دوره‌ی آبستنی، درد زایمان، کوتاه‌تر شدن دوره‌ی آبستنی و رشد ناکافی نوزاد و غیره پیدا شد. دلیلش هم این بود که ساختمان آناتومیکی لگن زن دوپا برای چنان وظایفی نامتناسب بود. به‌علاوه، از آنجا که بدن زن در این ایام کم‌مو و بی‌مو شده بود، نوزاد نارس این امکان را نداشت تا به موهای مادر بچسبد. بنابراین مادر از دست‌اناش برای نگهداری نوزاد استفاده کرد که نتیجه‌ی منطقی همه‌ی این‌ها، عقب‌ماندن زن از مرد در دودین، شکار و غیره بود. پس زن در محل اسکان ایل باقی ماند و مسئولیت نگهداری از نوزادان را به‌عهده گرفت حال آنکه مرد به شکار پرداخت و رفته‌رفته توانایی فیزیکی بیشتری برای این کار پیدا کرد. این نخستین «تقسیم کار مبتنی بر جنسیت» بود که رابطه‌ی مستقیم با قابلیت باروری زن، تولیدمثل و مادری داشت و سنگ‌بنای وابستگی زن به مرد را فراهم کرد. سیمون دوبوار در توضیح این روند می‌نویسد:

^{۱۳} در این دوره انسان اولیه مجبور شد تا برای سیرکردن شکمش به شکار روی آورد؛ آن‌هم در حالی که شکارچی خوبی نبود. او نه می‌توانست تند بدود و بجهد، نه دندان تیز و آرواره‌ی قوی داشت و نه از پنجه‌ی قدرتمند و چنگال دراز برخوردار بود. از این‌رو، نیاز به ابزار داشت. در اثنای استفاده از دست، ساختمان فیزیکی دستان انسان تغییر کرد و انگشت شست و اشاره به هم نزدیک‌تر شدند تا امکان گرفتن و کار کردن با اشیا (به‌منظور ابزارسازی) فراهم‌تر شود. نتیجه‌ی این روند، پیدایش نوعی تقسیم کار بین دستان و پاها شد: دستان برای ساخت، حمل و پرتاب ابزار شکار و پاها برای دودین‌سازی یافتند. این روند منجر به آن شد که انسان روی دوپا بایستد.

«حاملگی، بچه‌زایی و خونریزی ماهیانه، توان کاری زن را کاهش دادند و در این ایام زن را از نظر تأمین غذا و محفوظ ماندن از خطرات، تماماً به مرد وابسته کردند. از آنجا که در آن موقع، شیوه‌ای برای پیش‌گیری از آبستنی وجود نداشت و نیز از آنجا که طبیعت برای زن - مثل سایر پستانداران ماده - دوره‌ی استریلی^{۱۴} قرار نداده بود، نتیجتاً مادری‌های مداوم، بخش اعظم انرژی و وقت زنان را به‌خود اختصاص داد؛ تا جایی که دیگر توان تأمین زندگی کودکانی را که به‌دنیا آورده بودند، نداشتند.»^{۱۵}

به این ترتیب، زن نه تنها به مصرف‌کننده (و نه تولیدکننده) و سربار مرد تبدیل شد بلکه با زایمان‌های مکرر، مصرف‌کنندگان جدیدی زایید که بار بیشتری بر مرد تحمیل کرد. به‌علاوه، این محدودیت‌های زنانه سبب می‌شد تا قابلیت جابجایی و تحرک سریع ایل برای تعقیب شکار، مشکل‌ساز شوند که این سرآغازی بود بر شکل‌گیری این باور مردانه که «زن» یک موجود سربار و دردسرافزین است.

«ایل بدوی در محل خاصی ماندگار نبود و چیزی در تملک خود نداشت؛ از همین رو به اولاد و اعقابش نمی‌اندیشید. برای او فرزند یک "بار" بود نه یک سرمایه‌ی مغتنم. در میان ایل بدوی، قتل نوزادان رایج بود. کودکانی هم که جان به‌در می‌بردند، به‌دلیل عدم مراقبت و بی‌تفاوتی عمومی اعضای ایل جان می‌سپردند. به این خاطر زنی که می‌زایید، از افتخار آفرینندگی (The *pride of creation*) بی‌نصیب می‌ماند.»^{۱۶}

بعدتر، نزد جوامع بادیه‌نشین و دامدار، فقط دختران مورد بی‌مهری ایل قرار گرفتند؛ دلیلش هم این بود که آنها وجود پسران را برای دوام حیات اقتصادی ایل

^{۱۴} منظور دوره‌ای است که علی‌رغم جفت‌گیری، آبستنی صورت نمی‌گیرد.

^{۱۵} Simone de Beauvoir, *The Second sex*, Vintage, p. 94

^{۱۶} سیمون دو بووار، جنس دوم، منبع فوق

لازم می‌دانستند. رسم زنده‌به‌گور کردن دختران در نزد قبایل بادیه‌نشین عرب نیز به همین جا برمی‌گردد.

در این ایام مردان اگرچه مردان درک ابتدایی و ساده‌ای از رابطه‌ی بین زنان، تولیدمثل، ازدیاد جمعیت و سامان تولیدی جامعه یافته بودند، اما هنوز قادر به فهم دلیل آبستنی و زاینده‌گی زن نبودند. آنان گمان می‌کردند که چون زن فلان میوه را خورد و یا از فلان محل گذشت، آبستن شد! گاهی هم تصور می‌کرد که نوزاد کرم یا لاروی است که در اطراف صخره‌ها و درختان یافت می‌شود و پس از راه‌یافتن به بدن زن، در آنجا تغذیه می‌کند و بزرگ می‌شود! ردّ پای این خرافات را می‌توان در اسطوره‌ها و افسانه‌های باستانی اقوام مختلف یافت.

تغییر شیوه‌ی تولید اقتصادی

دیدیم که پیامد ایستادن بر دوپا و به‌دنیا آوردن نوزاد وابسته و نیز ریختن موی زن، پیدایش تقسیم کار مبتنی بر جنسیت بود که عملاً زن را در موقعیت فروتر در قبایل شکارچی قرارداد.

در جریان اقامت زن در قبیله و مراقبت از کودکان، زن کشاورزی، آتش و اهلی کردن حیوانات را کشف کرد و سپس به کوزه‌گری، سفال‌سازی و سایر کارهای دستی پرداخت که بر فعالیت ذهنی و فکریش افزود.

با مساعدتر شدن شرایط جوّی، شیوه‌ی اولیه‌ی اقتصادی قبیله تغییر کرد و کشاورزی جای شکار را گرفت. از آنجا که دانش رویاندن دانه نزد زن بود، او نقش اصلی و محوری را به‌عهده گرفت و موقعیت برتر اجتماعی را از آن خود کرد. به نوشته‌ی ویل دورانت:

«در اجتماعات ابتدایی، قسمت اعظم ترقیات اقتصادی به‌دست زنان اتفاق افتاده‌است؛ نه به‌دست مردان. در آن هنگام که قرن‌های متوالی مرد دائماً با طریقه‌های کهن خود به شکار اشتغال داشت، زن در اطراف خیمه زراعت را ترقی می‌داد و هزاران هنر خانگی را ایجاد می‌کرد که هر یک روزی پایه‌ی صنایع بسیار مهمی شدند. از پنبه که به گفته یونانیان «درخت پشم» است،

همین زن ابتدایی نخست ریسمان و پس از آن پارچه را اختراع کرد و نیز زن است که به احتمال زیاد سبب ترقی فن دوخت و دوز و نساجی و کوزه‌گری و سبذبافی و درودگری و خانه‌سازی گردید. هم اوست که غالب اوقات به کار دادوستد می‌پرداخته است... کانون خانوادگی را نیز زن به وجود آورد و به تدریج نام مرد را هم در فهرست حیوانات اهلی وارد کرد. به او ادب آموخت و هم معاشرت و آداب اجتماعی را که بنیان معرفت‌النفسی و ملاط مدنیست است، به او تعلیم داد.^{۱۷}

جالب این جاست که در قبایل کشاورز، قابلیت زاینده‌گی و تولیدمثل زن نه تنها اسباب تحقیر و سرزنش زن نشد، بلکه موقعیت برتر اقتصادی او را مستحکم‌تر کرد. این خود دلیلی بر رد ادعای کسانی است که ستم‌کشی زن را به قابلیت زاینده‌گی زن نسبت می‌دهند. این قابلیت زنانه به خودی خود مایه‌ی تنزل موقعیت اجتماعی زن نبود، بلکه مشکل بر سر عواقب آن بود که به بازماندگی زن از فعالیت اقتصادی می‌انجامید و «نان‌خور» جدیدی به‌جا می‌گذاشت.

در قبیله‌ی کشاورز، زن نیاز نداشت تا با نوزاد در بغل و ابزار شکار در دست، هم‌پای مرد بدود. او در این‌جا نه تنها مصرف‌کننده نبود بلکه تولیدکننده‌ی اصلی بود. به‌علاوه نوزاد ابداً سربار به‌حساب نمی‌آمد و نوزاد پسر بر دختر ترجیح داده نمی‌شد؛ زیرا کشاورزی به نیروی کار زیاد نیاز داشت. به این معنی قابلیت زایایی زن به دیده‌ی احترام و حتی تقدیس نگریسته شد. حتی گمان بر این بود که زمین در نتیجه‌ی کار زن زایا است که محصول می‌دهد. از همین‌جا نیز بود که رابطه‌ی قابلیت زایش زن و زمین مورد ستایش قرار گرفت. سیمون دوبوار می‌نویسد:

«مادر قطعاً برای زاینده‌گی کودک ضروری بود. این او بود که جوانه را در بدنش می‌پرورد و آن‌را تغذیه می‌کرد و به این ترتیب به حیات مشهود ایل

^{۱۷} به نقل از تاریخ تمدن، مشرق زمین، گهواره‌ی تمپن، نوشته‌ی ویل دورانت، ترجمه احمد آرام، صفحات ۵۱ و ۵۲.

تداوم می‌بخشید. به همین خاطر هم بود که زن نقش درجه اول را عهده‌دار شد. در اغلب موارد کودکان به طایفه‌ی مادر متعلق بودند؛ نام او را بر خود داشتند و در حقوق و امتیازات او - به‌ویژه در استفاده از زمینی که ایل در اختیار داشت - سهیم می‌شدند. در این دوران املاک مشترک از طریق زنان انتقال داده می‌شدند. مثلاً از طریق آنان بود که مالکیت اعضای ایل بر زمین و محصول تضمین می‌شد. هم‌چنین از طریق زنان بود که اعضای ایل برای انجام این یا آن کار انتخاب می‌شدند. بنابراین می‌شود تصور کرد که به‌گونه‌ای اسرارآمیز زمین به زنان تعلق داشت. آنها سلطه‌ی مذهبی و قانونی بر زمین و محصولاتش داشتند. رابطه‌ی زن با زمین فراتر از مالکیت بود. به همین خاطر هم هست که نظام مادرسالاری با تشبیه کردن زن به زمین شناخته می‌شود... [اما] در نظر ایل شکارچی یا بادیه‌نشین، چون قابلیت زاینده‌گی زن چیزی در حد یک تصادف جلوه می‌کرد، بنابراین ثروت‌های زمین ناشناخته باقی می‌ماند، حال آنکه ایل کشاورز راز باروری را در شیارهای زمین و بطن مادر کشف کرد و شروع به ستایش آن نمود... در نظر او طبیعت همانند یک مادر بود. زمین، زن است و در زن نیز - همانند زمین - نیروهای ناشناخته‌ای لانه کرده است.^{۱۸}

رد پای چنین نگرش را می‌توان در مذهب‌هایی که بین اقوام کشاورز پیدا شدند نیز دید. مثلاً یک پیغمبر هندی در نصیحت به پیروانش می‌گوید:

«اگر در جریان کشت و زرع، مادر مشترک‌مان را زخمی کنیم یا تکه‌تکه‌اش نماییم و عضوی از او را قطع کنیم، مرتکب گناه می‌شویم... آیا اجازه داریم چاقو به دست بگیریم و در سینه‌ی مادرمان فرو کنیم؟ آیا اجازه

¹⁸ Simone De Beauvoir, *Second Sex*, Vitae, 1997, p. 99

داریم گوشت‌هایش را بدریم تا به استخوان‌هایش برسیم؟... چطور جرات می‌کنیم گیسوان مادرمان را ببریم؟»^{۱۹}

حتی امروزه نیز قبایل کشاورز بایدیا (Baidya) در هند مرکزی از شخم‌زدن زمین امتناع می‌کنند. یا در اوگاندا، در میان اقوام بئانتا ورود زن نازا به باغ یا مزرعه ممنوع است زیرا بیم آن دارند که زمین حاصل‌خیزیش را از دست بدهد. در نیکویار تصور می‌شود که اگر جمع‌آوری محصول توسط زن حامله صورت گیرد، زمین محصول بیشتری خواهد داد. شالی‌کاری به دست زنان در شمال ایران نیز از همین سنت می‌آید. تصور بر این است که وقتی زنان نشای برنج را دل زمین می‌کارند، زمین محصول بیشتری می‌دهد. حتی نزد بعضی شالی‌کاران رسم بر این است که هنگام رویش برنج، زن در شالیزار می‌خوابد تا جوانه‌ها بهتر رشد کنند و خرمن بیشتری بدهند. در بعضی از مناطق هند، رسم بر این است که زنان شب‌هنگام، با پای برهنه اراه‌ای را به دور مزرعه می‌چرخانند تا بر محصول زمین افزوده شود.

در قبایل کشاورز سه اتفاق توأمان افتاد که منجر به سقوط زن از موقعیت برتر شد: ۱- جمعیت خیلی زود رو به افزایش نهاد. دلیلش هم این بود که در این شیوه‌ی تولید اقتصادی - برخلاف شکار - تلفات جانی کم‌تر بود، همچنین محصول به‌مراتب بیشتر بود. این دو سبب شده بودند تا ایل در برابر بلایای طبیعی مثل خشکی، سیل یا قحطی آسیب‌پذیر شود و به کوچ تن دهد یا به غارت قبایل همسایه بپردازد. این حوادث سبب کم‌رنگ‌شدن نقش زن می‌شد؛ چرا که این مرد بود که در این عرصه‌ها مهارت داشت. ۲- زن که خود را مشغول مراقبت از کودکان و کارهای دستی کرده بود، رفته‌رفته کار بارکشی از حیوانات، شخم‌زدن و اهلی کردن حیوانات را به مرد سپرد و به این ترتیب بر نقش مرد در اقتصاد کشاورزی افزود ۳- به‌مرور مرد با نقش خود (اسپریم) در تولیدمثل آشنا شد و فهمید که زن بدون اسپرم او قادر به تولیدمثل نیست. پس پرستش زمین را کنار گذاشت و شروع به پرستش باران کرد که زمین را

^{۱۹} سیمون دوبوار، جنس دوم، منبع فوق، ص ۱۷۷

بارور می‌کرد. او شروع به ستایش خود کرد که حامل بذرِ خلقت و آفرینش و زایایی بود. از همین‌جا بود که مرد تصمیم گرفت تا اصل‌ونسب و تبار فرزندان با انتساب به پدر (و نه مادر) تعریف شود. پس او به‌جای زن زایید و اسم فرزندان را علی‌زاده، حسن‌زاده، حسین‌زاده و شاه‌زاده... گذاشت! به‌علاوه مرد کوشید تا با ابداع آیین‌ها، سنت‌ها و آدابی که -بعدها نطفه‌های اولیه‌ی فرهنگ آن جوامع را تشکیل دادند - مردانگی را ارج نهد و زنانگی را تحقیر کند. اینها بعدتر در مذاهب، احکام و قوانین بازتاب یافتند و توسط نهادها و مؤسسات تثبیت شدند.

انعکاس این تفکر را می‌شود در آثار آیسخولوس (اشیل)، ارسطو و بقراط و نیز افسانه‌ها، اسطوره‌ها و مذاهب آن دوره دید.^{۲۰}

بر چنین بستری بود که زمینه برای رشد و گسترش پدرسالاری و مردسالاری هموار شد و دستگاه تناسلی زن به‌عنوان «کشتزار مرد» معرفی گردید؛^{۲۱} کالایی برای رفع نیاز جنسی مرد!

با این توضیح می‌شود فهمید چرا توجه تاریخی مردان روی دستگاه تناسلی زنانه متمرکز بوده است.

در قرن ۱۹ بعضی از زنان فمینیست، ضمن نقد نگرش مردسالارانه‌ی فوق، از اصلی بودن نقش زن در تولیدمثل گفتند و نوشتند و کمپینی را با شعار «از امروز اعتصاب می‌کنیم و دیگر بچه نمی‌زاییم» آغاز کردند. همانطور که انتظارش می‌رفت این کمپین به جایی نرسید چرا که مسئله بر سر چانه‌زدن بر سر اصلی بودن نقش زن یا مرد در تولیدمثل نبود و اساساً این نقش قابل تقسیم به اصلی و فرعی کردن نبوده و نیست! به علاوه ریشه‌ی ستم‌جنسی ربطی به قابلیت زاینده‌گی او نداشت تا با خودداری از زاییدن، این نابرابری مرتفع شود.

به این معنی راه‌حل مسئله در نزیابیدن نبود، بلکه در مبارزه برای ایجاد تسهیلات و امکانات اجتماعی (مثل شیرخوارگاه، مهدکودک، کودکستان و سپردن مسئولیت نگهداری نوزادان به پدران و غیره) بود.

^{۲۰} نگاه کنید به جنس دوم، منبع فوق، صفحه ۱۷۶.

^{۲۱} اشاره به آیه ۲۲۳ سوره‌ی بقره.

جمع‌بندی

- نابرابری جنسیتی (به‌طور عام) و کنترل بدن زن (به‌طور خاص)، با توصیفِ صرفِ نقش زن در اقتصاد یا پیدایش طبقات و مالکیت خصوصی قابل توضیح نیست؛ بلکه با توضیح نقش زن در تولید توأمان اقتصادی و تولیدمثل و پاگیری تقسیم کار مبتنی بر جنسیت ممکن است.^{۲۲}
- ریشه‌ی نابرابری زن و مرد و کنترل بدن زن را نباید در «قابلیت بچه‌زایی» زن بلکه در «عواقب اجتماعی» زایمان جستجو کرد. این ساختمان بیولوژیک زن نبود که بی‌حقوقی جنسیتی را به او تحمیل کرد بلکه نتایج محدودسازنده‌ی زایمان بود که به‌دنبال ایستادن بر دو پا عارض شد و به پیدایش تقسیم‌کار مبتنی بر جنسیت و عقب‌ماندن زن از مرد در فعالیت‌های اقتصادی انجامید. پیدایی طبقات، مالکیت خصوصی و نظام مبتنی بر سود، دامنه و ابعاد نابرابری جنسیتی افزود.
- کنترل تاریخی بدن زن و سرکوب میل جنسی او صرفاً مختص به گذشته‌های دور، روستاها و جوامع عقب‌مانده‌ی فرهنگی نیست، بلکه در ارتباط مستقیم با موقعیت زن در تولید اقتصادی، تولیدمثل است. به‌علاوه، این امر عمیقاً از فرهنگ «زن کالایی»، درجه‌ی تکامل خانواده و موقعیت جنبش برابری طلبانه‌ی زنان تأثیر می‌پذیرد. حتی همین امروز، در جوامع بسیار مدرن و پیش‌رفته، نزد زنان معروف به «لوکس» نوعی عمل جراحی

^{۲۲} الکساندرا کولنتای (Alexandra Mikhailovna Kollontai) یکی از نخستین کسانی بود که نقش و اهمیت «تقسیم کار مبتنی بر جنسیت» را در بررسی تاریخ ستم‌کشی و فرودستی زنان گوشزد کرد. اثر برجسته‌ی او «موقعیت زنان در جریان تکامل اقتصادی - اجتماعی جامعه» (۱۹۲۱) نام دارد که دربردارنده‌ی ۱۴ سخنرانی او در سوردولف لنینگراد برای زنان دانشجویی است که پس از پیروزی انقلاب اکتبر برای کار در عرصه‌ی برابری زن و مرد تربیت می‌شدند. ۱۱ سخنرانی در [فصل‌نامه زن](#) به فارسی ترجمه شده که امید است به همت دیگران تکمیل و در دسترس علاقمندان قرار گیرد.

زیبایی به نام لابیپلاستی^{۲۳} رایج است که در واقع نوعی ختنه محسوب می‌شود.

- اگر امروز ۲۰۰ میلیون زن مورد ختنه‌ی فیزیکی قرار گرفته‌اند، دهها و صدها برابر مورد ختنه‌ی فرهنگی واقع شده‌اند. اینان همان قربانیان رسانه‌ها و تبلیغات فرهنگ مردسالاری هستند که زنانگی را با زیبایی، خوش‌اندامی، لوندی، ارضای تمایلات جنسی مرد، خانه‌داری، بچه‌زایی و مادری تداعی می‌کنند!

- مقابله با نابرابری جنسیتی و به‌ویژه کنترل بدن زن، محتاج تغییر جایگاه زن در شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری و تولیدمثل است. یعنی زنان باید در کلیه‌ی عرصه‌های اجتماعی از شرایط، فرصت‌ها و امکانات برابر با مردان برخوردار شوند و نقش زن در تولیدمثل متحول گردد. این به آن معنی است که زن باید از قالب ماشینی که مرد به خدمت می‌گیرد تا برایش بزاید، بچه‌داری و خانه‌داری کند و نیازهای جنسی‌اش را برآورده نماید، خارج شود. این دو مستلزم لغو کلیه‌ی قوانین مدنی، احکام شرعی، سنن، آداب و فرهنگی است که در بازتولید و تداوم نقش‌های جنسیتی نقش ایفا می‌کنند. به‌علاوه، لازم است تا دست جامعه از بدن، مهبل و رحم زن کوتاه شود، خانواده‌ی هسته‌ای منسوخ گردد، زن و مرد توأمان مسئولیت مراقبت از نوزادان را به عهده گیرند و جامعه با فراهم‌آوردن امکانات لازم برای دوره‌ی بارداری، زایمان و پرورش کودک مانع از آن شود که تولیدمثل محدودیتی در فعالیت اجتماعی زن ایجاد کند. این تغییرات مستلزم یک انقلاب سوسیالیستی با گرایش عمیقاً برابری‌طلبانه‌ی جنسیتی است.

^{۲۳} لابیپلاستی و هودکتومی دو عملی است که روی لب‌های بزرگ و کوچک و پوسته‌چین‌دار دور کلیتوریس انجام می‌شود. برای اطلاع بیشتر می‌توانید به کلیپ [جراحی همزمان لابیپلاستی و هودکتومی](#) نگاه کنید.